

اشکال اول مرحوم خوئی:

«لو تنزلنا عن ذلك و سلمنا ان مرد اختلاف الوجوب و الندب إلى اختلاف الإرادة شدة و ضعفاً الا ان دعوى كون الإرادة الشديدة لا تزيد على الإرادة بشيء فهي إرادة صرفة، دون الإرادة الضعيفة، فانها لمكان ضعفها زائدة على الإرادة و هي صفة ضعفها، فانها حد عدمی خاطئة جداً، و ذلك لأن الإرادة بشتی ألوانها و اشکالها محدودة بحد من دون فرق فی ذلك بین الإرادة الشديدة و الضعيفة.»^۱

توضیح :

۱. اگر بپذیریم که اختلاف وجوب و استحباب، صرفاً به اختلاف اراده شديده و اراده ضعیفه است ولی اینکه اراده شديده همان اراده صرف است ولی اراده ضعیفه مرکب از اراده و ضعف است، حرف باطلی است.
 ۲. چراکه همه افراد اراده حدّ دارند [یعنی همه افراد اراده که در خارج موجود می شوند بالاخره یک اندازه ای دارند و باید آن اندازه معلوم شود. چراکه اراده شديده، ممکن الوجود است و نامحدود نیست]
- ما می گوئیم :

(۱) بازگشت این اشکال به اشکال سوم امام است.

(۲) اشاره مرحوم خوئی در حد و محدود به این کلام مرحوم عراقی است که می نویسد:

«فالارادة الوجوبية مطلقة من حيث الوجود الذي يكون به الوجوب بخلاف الارادة الندبية فانها محدودة بحد خاص به تكون ارادة ندبية.»^۲

اشکال دوم مرحوم خوئی:

«لو تنزلنا عن ذلك و سلمنا ان ما أفاده (قده) صحيح إلا ان الجامع المزبور مما لا يصلح أن يكون متعلقاً للأمر، ضرورة ان متعلق الأمر لا بد ان يكون امراً عرفياً، قابلاً للإلقاء إليهم. و اما هذا الجامع المستكشف بالبرهان العقلي فهو خارج عن أذهانهم، و غير قابل لأن يتعلق به الخطاب، لوضوح ان الخطابات الشرعية المتوجهة إلى المكلفين على طبق المتفاهم العرفي.»^۳

توضیح :

بر فرض که اراده شديده، حد نداشته باشد ولی اطلاق نمی تواند آن را معین سازد چراکه این گونه امور از

۱. محاضرات فی أصول الفقه (طبع دار الهادی)؛ ج ۲؛ ص ۱۲۹

۲. بدائع الافکار فی الأصول؛ ص ۲۱۴

۳. محاضرات فی أصول الفقه (طبع دار الهادی)؛ ج ۴؛ ص ۳۷



دقائق عقلی است و اطلاق، متفاهم عرفی را معلوم می کند.

ما می گوئیم :

- ۱) ما گفتیم که جریان اطلاق در هیأت امر است و نه در مفهوم اراده.
- ۲) ولی بنابر آنچه گفتیم هم این اشکال وارد است چراکه می توان گفت اگر هم فرد ناشی از اراده شدیدة مؤونه کمتری بطلبد ولی عرف این کمتر بودن را نمی فهمد تا بخواهد کلام متکلم را بر آن حمل کند. توجه شود که حمل کلام متکلم بر معنای مورد نظر در صورتی صحیح است که عرف چنین اطلاقی را بفهمد و در نتیجه متکلم بتواند به اتکال فهم عرف، از بیان زائد بپرهیزد و به فهم عرف بسنده کند، و الا حجت بر مخاطب تمام نیست.

❖ **تقریر دوم مرحوم عراقی:**

مرحوم عراقی می نویسد:

«تانیهما) انه لا ريب في كون كل طالب امرا من غيره انما يامر به لأجل ايجاده في الخارج فلا بد ان يكون طلبه اياه في حد ذاته لا قصور فيه في مقام التوسل الى ايجاده و ليس ذلك إلا الطلب الالزامي الذي يستلزم امثاله استحقاق الثواب و عصيانه استحقاق العقاب و لو كان هناك ما يقتضى قصوره عن التأثير التام في وجود المطلوب و لو لقصور المصلحة الموجبة لطلبه في نفسها او لمانع يوجب قصورها عرضا لوجب عليه ان يطلبه بتلك المرتبة من الطلب التي تستدعيها تلك المصلحة لأن تلك المرتبة من الطلب هي التي يترتب عليها غرضه فاذا اشار اليها في مقام البيان و إلا فقد اخل في بيان ما يحصل به غرضه.»^۱

توضیح :

۱. هر طالبی اگر امر می کند، به سبب آن است که مأمور به در خارج موجود شود.
۲. پس باید «امر» بدون احتیاج به هیچ چیز دیگر، ایجاد مأمور به را اقتضاء کند و این یعنی امر همان طلب الزامی است.
۳. پس اگر امری قاصر از تأثیر تام در ایجاد بود (یا به سبب قصور مصلحت و یا به سبب وجود مانع)، باید متکلم آن را بیان می کرد.

۱. بدائع الافکار فی الأصول ؛ ص ۱۹۷



ما می‌گوییم :

۱) در این تقریر هم باید به سراغ اطلاق مقامی برویم به این معنی که: لفظ افعال صرفاً ایجاد می‌کند بعث اعتباری را، اما آیا بعث اعتباری در حالی پدید آمده است که مقتضی تام ایجاد مأمور به است و یا پدید آمده در حالی که اقتضاء تام ندارد.

پس باز هم جریان اطلاق مقامی است نسبت به «فرد مردد» اما در تقریر اول عنایت به شدت و ضعف اراده خارجی (علت هیأت امر) است و در تقریر دوم عنایت به «اقتضاء بعث اعتباری موجود شده» (معلول هیأت امر) است.

به عبارت دیگر: هیأت امر معلول اراده است و علت بعث اعتباری.

اراده ← هیأت امر ← بعث اعتباری

حال وقتی هیأت امر وارد شد: در حالیکه اطلاق لفظی در آن جاری نیست، و در حالیکه شدت و ضعف در بعث راه ندارد و در اراده موجود است و در حالیکه افعال یک موجود خارجی را حاصل کرد (و نه مفهوم را): یک بار می‌گوییم این فرد موجود شده همان است که ناشی از اراده شدید است (تقریر اول) و یک بار می‌گوییم این فرد موجود شده همان است که اقتضاء تام دارد.

